

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# هانا آرنت: هشتاد سالگی مارتین هایدگر تَجَدُّدِ اَمْتَال: تَجْدِيدِ سَنَّت

جلسه پانزدهم

شنبه ۱۶ - ۰۶ - ۱۴۴۲؛ ۱۱ - ۱۱ - ۱۳۹۹؛ ۳۰ - ۰۱ - ۲۰۲۱

# بیرون از خود برای او

• خدای تعالی می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِن هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (سبأ ۳۴:۴۶)

(بگو جز این نیست که پند می‌دهم شما را به یکی، که قیام کنید برای الله دو دو، و یک یک. سپس، تفکر کنید، نیست صاحب شما را هیچ پوشیدگی‌ای، نیست او مگر بیم دهنده‌ای برای شما پیش از عذابی شدید!)

# من نخواهم ماه را با حُسن تو وان دو سه قنديلک آونگ را

- خاتمیت به معنای مرگ رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- نیست.
- نقد فوکو بر مرگ پدید آورنده.
- برخی، رسول- علیه السلام- را- معاذ الله- به عنوان یک پستی، خط اینترنتی، ... معرفی می‌کنند.
- مثل، وهابیت، و پیروان رشاد خلیفه (۱۹ نوامبر ۱۹۳۵ مصر - ۳۱ ژانویه ۱۹۹۰ توسان آریزونا)، که بسیاری از روشنفکران مذهبی اسلامی- در ایران و کشورهای دیگر- با رویکرد او همسویی دارند.

# یاران همنشین را ز هم جدا مبین!

• دکتر عبدالکریم سروش:

سروش به چند زبان باید بگوید که اسلام واقعی و پیامبر واقعی و اسلام ناب محمدی و ... به چنگ نیامدنی است و هرچه در دست داریم همین تفسیرهایی است که از اسلام می‌شود؟ ... نه آقای کدیور عزیز! مرا و شما را و هیچکس را به اسلام واقعی دسترسی نیست. هم‌چنان‌که هیچکس را به هیولای بی‌صورت دسترسی نیست. شما هم امروز تفسیری بر تفسیرهای پیشینیان می‌افزایید (آن هم در فضای لیبرال قرن بیستم و بیست و یکم و با استناد به روشنفکرانی که متعلق به همین دورانند)، نه اینکه اسلام ناب و واقعی را عرضه می‌کنید.

# کس نیست که افتاده آن زلف دوتا نیست

• خدای تعالی خطاب به رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم:

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ  
(النحل ۱۶:۴۴)

(و فرو فرستادیم بر تو یادآوری را تا تبیین کنی برای مردم آنچه را فرو فرستاده شده است سوی آنها، و تا باشد که تفکر کنند.)

• تحدی قرآن کریم به چه معنایی است، که اگر می‌توانید یک سوره مثل آن بیاورید؟

# از من جدا مشو که توام نور دیده‌ای

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ  
[أَوْ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ]، وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، وَ إِهْمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا  
حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (مسند أحمد حنبل)

(رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود: من در میان شما دو  
جانشین باقی می‌گذارم: کتاب خدا، ریشمانی آویخته میان آسمان و  
زمین [یا میان آسمان تا زمین]- و عترتم، اهل بیتم، و همانا آن دو از  
یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر من [نزد] حوض باز گردند.)

# جَنَّتْ مِرَا بِي رَوِي اَو هَم دوزخست و هم عدو من سوختم زين رنگ و بو، كو فرّ انوار بقا

- مرحوح سيّد جلال الدين آشتياني- رضوان الله تعالى عليه:
- از روايات داله بر لزوم تمسك بقرآن و اهل بيت، معلوم مي شود كه تمسك بهر دو، "كتاب الله و عترت" لازم و واجب است. پس آنكه گفت: "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" يا از خدعه چنين كلامي را ادا كرد و يا در جهل و حيرت بسر مي برد. پس در هر زمان، يكي از افراد عترت قديسين على سبيل تجدد الامثال باقى است و حق تعالى وعده حفظ كتاب آسماني خویش را داده است، مدت بقاء قرآن مدّت بقاء زمان و عترت نیز از قرآن جدا نمی شود. "لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ." (شرح مقدمه قيصري بر فصوص الحکم، ص ۹۱۰-۹۰۹)

# چون شما سوی جَمادی می رَوید مَحْرَمِ جانِ جَمادان چون شوید؟

- Ontic/Ontology

- سوی خود اشیاء!
- اشیاء (ماهیات، Ontic)/لاشیء (وجود، Ontology)
- جمع این دو با یک دیگر بسیار سخت، و برای اکثری مردم نزدیک به محال است.
- تشبیه در عین تنزیه، تنزیه در عین تشبیه، احدیّت تنزیه و تشبیه
- هایدگر خود کمتر به جنبه ماهوی اشیاء می پردازد، و حتی شاید نتوان روشی فلسفی یا علمی نیز برای جمع این دو جنبه اشیاء پیشنهاد کرد.



# وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ

شیخ ابن عربی- رضوان الله تعالى علیه- (فصوص الحکم، ج ۱، ص ۷۰، ترجمه):

[حقیقت] امر قرآن است، نه فرقان، و هر که برپا داشته شده باشد در قرآن، گوش ندهد به فرقان هر چند [فرقان] در آن هست، زیرا قرآن در بر دارد فرقان را ولی فرقان در بر نمی‌گیرد قرآن را، و برای همین، اختصاص نیافت به قرآن مگر محمد- صلی الله علیه و آله و سلم-، و این امتی که بهترین امتی است که برای مردم بیرون آورده شده است.

# مُرده زین سو یَند و زان سو زنده‌اند خامش این جا وان طَرَف گوینده‌اند

اگر نوح- علیه السّلام- جمع می‌کرد برای قوم خود بین هر دو دعوت، به طور حتم اجابتش می‌نمودند. پس، دعوت کرد آنها را آشکارا، سپس پنهانی. آن گاه، آنها را گفت، "اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا" (۱۰: ۷۱ نوح) (طلب پوشش کنید از پروردگارتان، که او پوشاننده است)، و گفت، "رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا" (۶-۵: ۷۱ نوح) (پروردگارا، دعوت کردم قوم خودم را شبانه و روزانه ولی دعوتم نیفزود آنها را مگر فرار).

# نه تنها بلندی و پستی تویی که هستی ده هست و هستی تویی

و یادآور شد درباره قوم خود که آنان خود را به کری می‌زدند در برابر دعوت او به خاطر علمشان به این که چه چیزی بر آنها واجب می‌شد از اجابت دعوت او. پس، عالمان به الله دانستند آنچه را نوح- علیه السلام- بدان اشاره داشت در حق قومش از اجابت دعوتش از ستایش آنها به زبان نکوهش.

و باز دانستند که آنها دعوت او اجابت نکردند به خاطر آنچه در آن بود از فرقان حال آن که [حقیقت] امر قرآن است، نه فرقان، و هر که برپا داشته شده باشد در قرآن، گوش ندهد به فرقان هر چند بوده باشد در آن،

# یکی جوی جامی دو جویی مکن به میدان وحدت دو گویی مکن

زیرا قرآن در بر دارد فرقان را ولی فرقان در بر نمی‌گیرد قرآن را، و برای همین، اختصاص نیافت به قرآن مگر محمد- صلی الله علیه و آله و سلم-، و این امتی که بهترین امتی است که برای مردم بیرون آورده شده است.

پس "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" (۴۲:۱۱ الشوری) (نیست مانند مثل او چیزی) جمع کرد هر دو امر را در امری واحد، و اگر نوح مثل چنین آیه‌ای را به لفظ می‌آورد، اجابت می‌نمودند او را، چه آن تشبیه کرد و تنزیه در یک آیه، بلکه در نیم آیه،

# یکی اصل جمعیت و زندگی ست دویی تخم مرگ و پراکندگی ست

ولی نوح دعوت کرد قوم خود را "شبانہ"، یعنی از حیث عقول و روحانیتشان، که پنهان بود، و نیز "روزانہ" دعوت کرد آنها را، یعنی از حیث ظاهر صورتها و حسشان، ولی جمع بین آن دو نکرد در دعوت مانند، "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ". پس، نفرت داشت باطنهای آنها از این فرقان، و بر فرارشان افزود.

... پس، در "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" اثبات مثل و نفی آن است، از این روی، او- صلی الله علیه و سلم- درباره خود گفت که گنجینههای کلمات به من داده شده است. بنابراین، محمد- صلی الله علیه و سلم- دعوت نکرد قوم خودش را شبانہ و روزانہ، بلکه دعوت فرمود آنان را شبانہ در روز، و روزانہ در شب.

# وای آن زنده که با مُرده نِشست

- مولانا، جلال الدین محمد بلخی، مثنوی، دفتر اول، بخش ۸۳:  
سنگِ سُرمه چون که شد در دیدگان  
گشت بینایی، شد آن جا دیدبان  
ای خُنک آن مرد کز خود رسته شد  
در وجودِ زنده‌یی پیوسته شد  
وای آن زنده که با مُرده نِشست  
مُرده گشت و زندگی از وی بجست

# وای آن زنده که با مُرده نشست

چون تو در قُرآنِ حَقِّ بُگُریختی  
با رَوانِ اَنْبِیاءِ آمیختی  
هست قُرآنِ حال‌هایِ اَنْبِیاءِ  
ماهیانِ بَحْرِ پاکِ کِبْرِیا  
وَرُ بَخوانی و نهی قُرآنِ پذیر  
اَنْبِیاءِ و اَوْلِیاءِ را دیده گیر  
وَرُ پذیرایی چو بَرخوانی قِصَصِ  
مُرغِ جانّت تَنگ آید در قَفَسِ

# وای آن زنده که با مُرده نِشست

- Signification: Sign, Signifier, Signified

- دلالت: نشانه، دال، مدلول

- مثال: کلمه "آب"، یک نشانه است دارای دو جز:

- ۱- دال: شکل مکتوب کلمه "آب"

- ۲- مدلول: معنای و صورت فهم شده از آن کلمه تنها، و یا همراه با ما به ازاء و مصداق عینی آن.



# وای آن زنده که با مُرده نِشست

- Empty Sign

- نشانه تهی [از مدلول]
- مرگ پدیده‌آورنده نشانه، و پدیده
- ساخته شدن مدلول توسط خواننده

## Killing the referent

زبان جهان و عینیتی مبحثی را بر می‌سازد، که خود در بردارد  
مدلول و مصداق نشانه‌های خودش را.

# چیستی یا کیستی؟

- Foucault, Michel 1998. "What Is an Author?" In James D. Faubion (ed.), *The Essential Works of Foucault 1954 – 1984*, Volume 2. New York: The New Press, pp. 205-222.

میشل فوکو، "پدید آورنده چیست؟" ترجمه عزت الله فولادوند، نشریه هنر: تابستان ۱۳۷۳ - شماره ۲۵: ص ۳۷۶-۳۵۹. (با اندکی ویرایش، و دخل و تصرفاتی چند در ترجمه):

# وای آن زنده که با مُرده نشست

- One of the fundamental ethical principles of contemporary writing [*écriture*]. I say "ethical" because this indifference is really not a trait characterizing the manner in which one speaks and writes but, rather, a kind of immanent rule, taken up over and over again, never fully applied, not designating writing as something completed, but dominating it as a practice.(p. 205-206)

# وای آن زنده که با مُرده نشست

در این بی تفاوتی یکی از اصول بنیادی اخلاقی نویسندگی معاصر ظاهر می‌شود. می‌گوییم "اخلاقی" زیرا این بی‌تفاوتی واقعا ویژگی‌ایی نیست که تشخص بخش شیوه‌ایی باشد که در آن کسی سخن می‌گوید یا می‌نویسد، بلکه نوعی قاعده‌ی جوهری است که بارها پذیرفته و اختیار شده است، ولی هرگز کامل بکار برده نشده است، نوشتار را چیزی کامل شده نمی‌داند، بلکه بر می‌افرازد آن را به عنوان نوعی کنش.

# وای آن زنده که با مُرده نشست

First of all, we can say that today's writing has freed itself from the theme of expression. Referring only to itself, but without being restricted to the confines of its interiority, writing is identified with its own unfolded exteriority. This means that it is an interplay of signs arranged less according to its signified content than according to the very nature of the signifier.

# وای آن زنده که با مُرده نِشست

نخست و پیش از هر چیز، می‌توان گفت که نوشتار امروزی خود را رها کرده است از مسأله ابراز (اظهار ما فی الضمیر). در حالی که باز می‌گردد فقط به خودش، بدون محدود شدن به حبس درون خود، نوشتار با همان بیرون گشوده (منشرح) خود شناخته می‌شود. این بدان معنای است که آن کنش و واکنشی است میان نشانه‌هایی که چیده شده‌اند کمتر مطابق محتوای مدلولی تا مطابق سرشت دال.

# وای آن زنده که با مُرده نشست

Writing unfolds like a game that *[jeu]* that invariably goes beyond its own rules and transgresses its limits. In writing, the point is not to manifest or exalt the act of writing, nor is it to pin a subject within language; it is, rather, a question of creating a space into which the writing subject constantly disappears.

# وای آن زنده که با مُرده نِشست

نوشتار مانند گونه‌ای بازی بسط پیدا می‌کند که بدون استثنا از قواعد و حدود خود فراتر می‌رود. در نوشتن، نه غرض نمایاندن یا تعالی بخشیدن عمل نگارش است، و نه میخکوب کردن فاعل در چارچوب زبان؛ بلکه آن پرسشی است از ایجاد فضایی که در آن فاعل نویسنده (شخص نگارنده) پیوسته ناپدید می‌شود.



# وای آن زنده که با مُرده نشست

The second theme, writing's relationship with death, is even more familiar. This link subverts an old tradition exemplified by the Greek epic, which was intended to perpetuate the immortality of the hero ...

موضوع دوم، رابطه نوشتار با مرگ است، که حتی از این هم آشناتر است. این ارتباط واژگونه می‌گرداند سنت دیرینه‌ی تمثلی یافته در حماسه‌های یونانی، که به هدف دامن زدن جاودانگی قهرمان بود ...

# وای آن زنده که با مُرده نشست

Our culture has metamorphosed this idea of narrative, or writing, as something designed to ward off death. Writing has become linked to sacrifice, even to the sacrifice of life: it is now a voluntary effacement that does not need to be represented in books, since it is brought about in the writer's very existence. The work, which once had the duty of providing immortality, now possesses the right to kill, to be its author's murderer, ...

# وای آن زنده که با مُرده نشست

فرهنگ ما این برداشت از قصّه، یا نوشتار را، به عنوان چیزی برای پس راندن مرگ، مسخ کرده است. نوشتار با فداکاری و حتی فدا کردن جان پیوند زده شده است، و اینک آن محو شدنی داوطلبانه است که لزومی ندارد در کتاب‌ها بازتاب یابد، چرا که آن در زندگی خود نویسنده روی می‌دهد. اثر، که روزگاری وظیفه‌اش فراهم آوردن جاودانگی بود، اینک حقّ دارد که بکشد، قاتل نویسنده خودش باشد ...

# وای آن زنده که با مُرده نشست

As a result, the mark of the writer is reduced to nothing more than the singularity of his absence; he must assume the role of the dead man in the game of writing.

در نتیجه، علامت نویسنده تقلیل داده نشده است، به هیچ چیزی بیش از احدیت (یکتایی) غیبتش؛ او باید نقش مردی مرده (نعش) را در نمایش نوشتار بازی کند.

# وای آن زنده که با مُرده نشست

Consequently, it is not enough to declare that we should do without the writer (the author) and study the work itself. The word *work* and the unity that it designates are probably as problematic as the status of the author's individuality.

بنابراین، کافی نیست که اعلانیه بدهیم که ما باید بدون نویسنده (پدیدآورنده) کار کنیم، و به خود اثر پردازیم. واژه اثر و وحدتی که بدان اشاره دارد همان قدر محلّ اشکال است که جایگاه فردیت پدیدآورنده.

# وای آن زنده که با مُرده نشست

In current usage, however, the notion of writing seems to transpose the empirical characteristics of the author into a transcendental anonymity. We are content to efface the more visible marks of the author's empiricity by playing off, one against the other, two ways of characterizing writing, namely, the critical and the religious approaches.

# وای آن زنده که با مُرده نشست

Another notion which has hindered us from taking full measure of the author's disappearance, blurring and concealing the moment of this effacement and subtly preserving the author's existence, is the notion of writing [*écriture*]. When rigorously applied, this notion should allow us not only to circumvent references to the author, but also to situate his recent absence.

# وای آن زنده که با مُرده نشست

The notion of writing, as currently employed, is concerned with neither the act of writing nor the indication- be it symptom or sign-of a meaning that someone might have wanted to express. We try, with great effort, to imagine the general condition of each text, the condition of both the space in which it is dispersed and the time in which it unfolds.



# وای آن زنده که با مُرده نشست

تصور دیگری که ما را بازداشته است از آن که به طور کامل بررسی کنیم ناپدید شدن پدیدآورنده را، مبهم و پنهان شدن اهمیت این محو و حفظ با ظرافت در میان بودن پدیدآورنده، مفهوم نوشتار (اثر) است. هنگامی که دقت بکار برود، این مفهوم باید ما را اجازه دهد تا نه تنها دور زنیم اشارات به پدیدآورنده، بلکه هم چنین تعیین وضعیّت کنیم غیبت اخیرش را. مفهوم نوشتار به گونه‌ایی که در حال حاضر بکار برده می‌شود، نه با عمل نوشتن کاری دارد، و نه با اشارتی- خواه عارضه یا نشانه- به معنایی که کسی احیانا خواسته است ابراز کند. ما، با تلاشی فراوان، می‌کوشیم تا تخیل کنیم شرایط عمومی هر متنی را- هم شرایط فضایی را که متن در آن نشر می‌یابد و هم زمانی را که در آن گشوده می‌شود.